

کیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت (۴)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث کیفیت اخذ جنس از ماده و فصل از

صورت صحبت به اینجا رسید که گرچه خود جنس

فی حدّ نفسه دارای یک حقیقت مبهمه است و لکن در

همان ابهام خودش فعلیت دارد و معنای فعلیت

داشتن نه به معنای تشخّص است چون در تشخّص،

شیء در قوام خودش نیازی به چیز دیگر ندارد و

وقتی که تشخّص پیدا بکند قابل برای تشبیه است و

قابل برای ارجاع ضمیر است. این معنای تشخّص

است. الآن همین اشیایی که مشاهده می کنید همه

متشخصّات به حقیقت خارجی و هویت خارجی

خودشان هستند.

این مسئله مربوط به تشخّص می شود و اما غیر از

این، ما یک مسئله دیگر داریم که آن عبارت از یک

حقیقت است. افرادی که به کلام صدرالمتألّهین

اشکال کرده اند از این نکته غفلت کرده اند که بعضی

از مبهمات در عین ابهام خودشان دارای فعلیت

هستند! یعنی فعلیت آنها همان جهت ابهام آنهاست نه اینکه ابهام به عنوان یک امر اعتباری بخواهد مورد نظر قرار بگیرد که هویتی ندارد و صرف اعتبار معتبر می باشد که امروز اعتبارش این طور است فردا اعتبارش طور دیگر است. این ریاست و مرئوسیت ها همه اعتباری است؛ امروز می گویند: این آقا رئیس است فردا یکی دیگر به جایش نشسته است.

اینها مسائل اعتباری است یک روز هست و روز دیگر نیست، چرا که مبهم است و حقیقتی است که آن حقیقت ابهام دارد؛ ابهام به این معنا که ما نمی توانیم اسمی از اسامی روی آن بگذاریم به عنوان یک واقعیت متمایز و مفارق با سایر واقعیت ها و هویت های خارجی، این مقصود است. در عین حال می دانیم که یک واقعی و یک حقیقتی وجود دارد که ادراک وجود آن حقیقت برای ما هست ولی تسمیه آن برای ما نیست به اینکه روی آن چه اسمی بگذاریم.

این مسئله را مرحوم آخوند می فرمایند که این همان حقیقت جنسیه است که به واسطه آن حقیقت،

## مصادیق مختلفه النوعیه در تحت آن حقیقت داخل

هستند که آن حقیقت یک حقیقت مبهمه دارای فعلیت خارجی است، فعلیت خارجی دارد. برای این منظور مثال‌هایی هست که قبلاً ذکر شد و دیگر تکرارش نمی‌کنیم.

بیان اشکال به کلام مرحوم آخوند دربارهٔ اخذ جنس از ماده

آنچه را که در اینجا باید به آن توجه کرد همان اشکالی است که به مرحوم صدرالمتألهین کرده‌اند که وقتی قرار بر این است که شما جنس را از ماده اخذ کنید این چه اولویتی دارد؟! شما از صورت هم می‌توانید جنس را اخذ کنید! زیرا همین صورت هم برای خودش جنس و فصل دارد، نه تنها خود ماده دارای جنسیت است و یک حقیقت مشترکه است، خود صورت هم دارای حقیقت مشترکی است که آن حقیقت مشترک همان جنسیت او را تشکیل می‌دهد و آن اختصاص داشتنش به مصداق خاص، همان فصلیت او را به وجود می‌آورد.

صورت، عبارت از همان تشخص شیء خارجی به ماهیهٔ من الماهیات است و اتفاقاً این مسئله را حتی در عرض هم می‌بینیم. خود عرض گرچه

مفهومی است که قائم به موضوع است ولی خود آن  
عرض هم دارای جنس و فصل است یعنی خود آن  
عرض یک ماهیت مشترک‌ای است که بر مصادیق  
مختلفی بار می‌شود منتها در هر مصداقی آن تمیّز  
خاص به خودش را دارد؛ در طول، در عرض، در  
عمق، در کیف و در سایر مسائل همه اینها دارای  
جنس و فصل هستند البته جنس و فصل‌هایی که این  
جنس و فصل از نظر عقلی تحلیل به کلیت و جزئیت  
می‌شود جنسیت آن عبارت از شمولش است که قابل  
انطباق بر هر فردی می‌تواند باشد. شما این رنگ  
سیاهی و این کیفیت سواد را فقط مختص به این  
دستگاهی که الآن جلوی من هست نمی‌دانید. رنگ  
سواد روی هوا و روی عمامه سیدها هم می‌تواند  
صادق باشد، روی عبا هم می‌رود روی قبا هم  
می‌تواند صادق باشد و روی همه چیز می‌تواند  
صادق باشد؛ تمام الوان، اشجار، احجار می‌توانند  
دارای لون سواد باشند. این سواد گرچه خودش  
عرض است لیکن یک معنای عام است. ولی همین  
سواد می‌آید با فصل ممیّز و قابل اشاره خودش  
منحصر در یک مصداق خاصی می‌شود؛ در این

دستگاه، در این عبا، در آن عبا، در سایر اشیاء که دارای لون سواد هستند. بنابراین این طور نیست که فقط شما جنسیت را از ماده اخذ کنید، اشکالی که به مرحوم آخوند شده به همین نحو است. ما از صورت هم معنای جنسیت را اخذ می‌کنیم حالا این چه خاصیتی داشت که شما می‌فرمایید که جنس از ماده اخذ می‌شود و فصل هم از صورت اخذ می‌شود؟! با پاسخی که مرحوم آخوند به این اشکال می‌دهند مسئله روشن می‌شود.

جواب مرحوم آخوند به اشکال

ایشان می‌فرمایند: بله، مطلب همین طور است؛ صورت خودش جنسیتی دارد و فصلیتی، جنسیتِ صورت عبارت است از همان مفهومی که عقل او را قابل انطباق بر کثیرین می‌داند مثل سواد، کمیّات، سایر اعراض و فصلیتش عبارت است از همان مصداق خاص خودش که آن قابل انطباق نیست. الآن سوادى که در این دستگاه هست قابل انطباق بر اشیاء دیگر نیست. یا آن سوادى که برای این عباست قابل انطباق بر عباى دیگر نیست؛ این سواد مربوط به این است و آن سواد هم مربوط به آن یکی است و

همین‌طور در سایر اعراض، و لکن آن حقیقت جنسیت به‌عنوان حقیقت مبهمه و قابل اشتراک در یک واقعیت خارجی قرار دارد که آن واقعیت خارجی یک واقعیت مبهمه است. آن در اینجا مورد نظر ما و کیفیت انتزاع است.

وجه تسمیة «شیء»

در صورت خارجی ما حقیقت مبهمه نداریم بلکه یک واقعیت داریم که خودمان هم داریم مشاهده می‌کنیم که این واقعیت، لون است. این سواد است که مربوط به عرض می‌شود، صورتیتِ او همان فصلیت اوست. صورتیت عبارت از همان شیئهُ الشیء است و آنچه که شیئیت پیدا می‌کند. «ما یشاء به» اشاره به آن می‌شود و خواست به آن تعلق می‌گیرد. آن خواست به یک شیء خاص تعلق می‌گیرد نه به یک مفهوم عام! اینکه به شیء، شیء می‌گویند از «شاء» می‌آید. «شاء یشاء» یعنی تعلق اراده به او. آیا ممکن است به یک شیء که مبهم است اراده تعلق بگیرد؟! مثلاً مولا به غلامش بگوید: بلند شو برو یک کیلو برنج مبهم بخر! غلام می‌گوید: برنج مبهم چیست؟! برنج رشتی و گیلانی و دُم‌سیاه

و اینها شنیده بودیم ولی تا حالا برنج مبهم نشنیده بودیم! مولا می گوید: امروز مشیتم تعلق به یک ماهیت مبهمه گرفته است که آن ماهیت مبهمه را می خواهم در دیگ بریزم و بخورم! غلام می گوید: ظاهراً مولا دیشب کم خوابی داشته و خیلی بیدار بوده و منگ شده است یا اینکه خیلی تقویت شده و به سرش زده است!

بله، [اگر مولا بگوید:] برو هر برنجی که می خواهی بخر! این عیب ندارد. ولی یک چیزی به نام برنج مبهمه نداریم! آن برنج درمقابل گندم، درمقابل جو، درمقابل عدس، هر نوعی که می خواهی بگیری بگیر! ابهام به این تعلق نمی گیرد. چه موقع این مورد نظر قرار می گیرد و مخاطب اطلاع و معرفت پیدا می کند و اطمینان و آرامش پیدا می کند؟! وقتی که مراد و مقصود مولا مشخص شود که اراده به آن تعلق گرفته است آن موقع مسئله را می فهمیم و پیگیری می کنیم. ولی تا وقتی که آن اراده و آن مراد به مقام فعلیت نرسیده است، در مقام ابهام همین طور در ذهن می ماند. فقط جایگاهش ذهن

است که می‌تواند برای ابهام یک جایگاه خاصی را در اینجا تصور بکند. آن ماده که به این عنوان مورد توجه است یعنی با عنوان ابهام خودش، که همیشه برای وجود خارجی خودش محتاج به یک صورت است، طبعاً آن ماده، آن شیئی نیست که بتوان به آن شیء گفت. به آن می‌توان گفت: یک ماهیت و یک حقیقتی که آن حقیقت در بستر ابهام قرار گرفته است و تا وقتی که صورت به آن تعلق نگرفته است، آن شیء نخواهد شد. این آن مفهومی است که ما از این ماده استنباط می‌کنیم.

براساس استنباط این مفهوم از ماده است که می‌توانیم آن جنسیت را از آن استخراج کنیم و بگوییم که این ماده دارای یک هم‌چنین جنسیتی است یعنی یک قضیه قابل اشتراکی در اینجا وجود دارد و آن قابل اشتراکش، آن جنبه ماده می‌شود.

برگشت فعلیت ماده به استعداد و تهیؤ

پس فعلیت ماده به خود آن استعداد و تهیؤ او برمی‌گردد یعنی خود آن فعلیت یعنی آنچه که به آن قوام می‌دهد و به ماده، ماده می‌گوید و ماده را در ذهن تشکّل و تشخّص می‌دهد عبارت از همان

ابهامی است که قابلیت برای اتخاذ صور متعدده از انواع را پیدا می کند. لذا به این وسیله اشکال آقایان به مرحوم صدر المتألهین در اینجا منتفی می شود.

بینیم که ایشان چه فرموده اند. آیا آنچه را که ما عرض می کردیم با آنچه را که اینجا است منطبق است یا نه؟

الجنس مأخوذٌ في المركبات الخارجية من المادة و الفصل من الصورة؛ و رُبَمَا يُتَشَكَّكُ  
فَيُقَالُ الْجِسْمُ بِحَسَبِ التَّفْصِيلِ يَشْتَمِلُ عَلَى مَادَّةٍ وَ صَوْرَةٍ كَمَا سَيَجِيءُ.<sup>۱</sup>

«جنس در مرکبات خارجیة از ماده اخذ می شود و فصل هم از صورت» عرض شد که دلیل بر خارجی بودن در اینجا خلاف ذهنیت است زیرا عقل در حقایق بسیطة ذهنیه هم برای آنها ماده و صورت اعتبار می کند و لکن آن اعتبار، فقط اعتبار ذهنی است، نه اعتبار خارجی.

بله، ممکن است که بعضی ها در اینجا اشکال کنند و بگویند که شما جنس را فقط از ماده می دانید پس چرا ما تا به حال در منطق درباره جسم طور دیگری می خواندیم و این طور برای ما بیان شده که جسم به حسب تفکیک، مشتمل بر ماده و صورت

---

<sup>۱</sup>. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۷.

است.

و كِلَاهِمَا جَوْهَرٌ عِنْدَ أَصْحَابِ الْمَعْلَمِ الْأَوَّلِ وَ اتِّبَاعِهِ؛ وَ الْمَفْهُومُ مِنْ مَاهِيَةِ النَّوْعِيَّةِ جَوْهَرٌ مَمْتَدٌّ فِي الْجِهَاتِ وَ الْمَفْهُومُ؛ فَلَيْسَ أَخْذُ مَفْهُومِ الْجَوْهَرِ عَنِ الْمَادَّةِ أَوْلَى مِنْ أَخْذِهِ مِنَ الصُّورَةِ.

«هر دوی اینها چه ماده و چه صورت، دو جوهر

از جواهر عالیه هستند پیش معلم اول و اتباعش.

آنچه را که شما از ماهیت نوعیه می فهمید این است

که جوهری است که در سه جهت امتداد دارد که

همان ماهیت جسم تعلیمی است که در سه جهت

امتداد دارد. شما دیگر در اینجا نمی توانید جوهر را

از ماده اخذ کنید زیرا از صورت هم می توانید

جوهریت را اخذ کنید و وقتی که اخذ شد خود

جوهر هم جنس است. جوهر در تمام اشیاء که جنبه

عموم دارد آن جوهر در اینجا جنس عالی برای همه

این اشیاء است؛ برای همه حقایق خارجی [که]

جواهر است. بنابراین شما جنسیت را از ماده

به واسطه جوهریت اخذ کردید و بعد می بینید که

صورت هم جوهر دارد پس آن هم دارای جنس

است.»

لأنَّ نَسْبَتَهُ إِلَيْهِمَا عَلَى السَّوَاءِ؛ فَنَقُولُ فِي تَحْقِيقِ ذَلِكَ: إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الْهَيْوَلِيِّ وَ الصُّورَةِ مَاهِيَّةً بَسِيطَةً نَوْعِيَّةً تَتَرَكَّبُ فِي الْعَقْلِ مِنْ جَنْسٍ مُشْتَرِكٍ بَيْنَهُمَا وَ فَصْلٍ يُحْصِلُهُ.

«نسبت این جوهر به هر دوی اینها علی السواء

است. جوهر را هم از ماده و هم از صورت می توانید

انتزاع کنید. هر کدام از اینها یک نوع از جوهر هستند؛ هم ماده یک نوع از جوهر است و هم صورت یک نوع از جوهر است. بنابراین شما که می‌گویید: جنس را از ماده اخذ می‌کنیم غلط است؛ چون شما از صورت هم می‌توانید [جنس را] اخذ کنید.»

فَنَقُولُ فِي تَحْقِيقِ ذَلِكَ: إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الْهَيُولَى وَالصُّورَةِ مَاهِيَةً بَسِيطَةً نَوْعِيَّةً تَتَرَكَّبُ فِي الْعَقْلِ مِنْ جِنْسٍ مَشْتَرِكٍ بَيْنَهُمَا وَفَصْلٍ يُحَصِّلُهُ؛ مَاهِيَةً وَ يُقَوِّمُهُ وَجُوداً؛ وَ ذَلِكَ هُوَ مَفْهُومُ الْجَوْهَرِ.

چرا ما جنس را از ماده اخذ کردیم و این جوهریت ماده است که جنسیت را به دست ما می‌دهد؟ «می‌گوییم: برای هر کدام از هیولا و صورت یک ماهیت بسیطه و نوعیه‌ای است که در عقل، از جنس مشترک بین اینها و فصلی که او را تحصیل می‌کند مرکب می‌شود»؛ یعنی هر کدام از هیولا و صورت دارای جنس و فصل هستند و دارای ماده و صورت هستند. مترکب می‌شود از هر کدام از اینها در عقل ماهیت نوعیه - این ماهیت فاعل همان **تَتَرَكَّبُ** است - «و **يُقَوِّمُهُ وَجُوداً**؛ و از نظر وجود به او قوام می‌دهد» یعنی از نظر وجود باعث قوام همان وجود خارجی، همان ماهیت و صورت می‌شود. «مفهوم جوهر همین است»؛ یعنی جوهر هم به ماده گفته می‌شود و هم به فصل.

آن دو تا فصلی که برای هر کدام از این دو تا هستند؛ گفتیم که هم ماده دارای فصل است و هم صورت دارای فصل است. باز قرار بر این است که خود ماده که دارای فصل است از نقطه نظر تمیّز با بقیه فرق بکند گرچه از نقطه نظر تشخیص قابل اشاره نیست ولی همین قدر ماده‌ای که در جمادات هست از نقطه نظر تمیّز با ماده‌ای که در غیر جمادات است یا با ماده‌ای که در امواج و نور و صوت و امثال ذلک است فرق می‌کند.

استعداد ماده برای گرفتن صور مختلف

ماده هر کدام با ماده دیگری تفاوت می‌کند و برای هر کدام از این [مواد] یک جنس و فصلی هست. فصلیت برای ماده عبارت از استعداد و از هیولا بودن و از آماده بودن برای تنوع است. خود صورت استعداد برای تغییر ندارد بلکه این ماده است که استعداد برای گرفتن صور مختلف دارد. الآن که رنگ این کاغذ زرد است این زردی تغییر پیدا نمی‌کند که این زردی به قرمزی یا به کبودی تبدیل شود. اگر در آفتاب بماند به کبودی یا به سفیدی یا به غیر دیگر تبدیل شود. ماده است که در اینجا تغییر

پیدا می‌کند و صورت دیگری را به خود می‌گیرد. بله، این زردی کنار می‌رود و رنگ دیگر به جای این می‌نشیند ولی این زردی تغییر پیدا نمی‌کند. این عبارت از صورتی است که این صورت عارض بر این ماده شده و به این ماده، لون داده است؛ لونیت این صورت، لونیت این ماده که همین کتاب است - اسم ماده بر این کتاب در اینجا غلط است همین قرطاس - [آن لونیت] به واسطه این پیدا شده است. آنچه را که به عنوان یک حقیقت سیال هست آن حقیقت سیال، قابلیت برای صور مختلفی را دارد که به آن قابلیت فصلیت می‌گویند. یعنی اینکه الآن این کاغذ قابلیت دارد برای اینکه رنگ پیدا بکند، نه تنها رنگ که عرض است حتی قابلیت دارد برای اینکه صورت نوعیه هم پیدا بکند.

الآن صورت نوعیه این [کتاب]، قرطاسیت است. الآن می‌تواند قابلیت پیدا کند و تبدیل به تراب شود چون اگر آتش بزنی تبدیل به رماد می‌شود، رماد یعنی تراب. ببینید تبدیل به تراب شدنش به خاطر همان زمینه و بستری است که در آن ماده

بودنش وجود دارد. آن ماده بودنش، فصلیتش عبارت از همان تهیو و استعداد برای تغییر و تبدل است و خیال نکنید که حالا این تهیو یک چیزی است که ما نمی‌بینیم، این قدر این مهم است که اگر نبود صورت قرطاسیت بر این بار نمی‌شد. اگر او نبود این تبدیل به ترابیت و حتی رمادیت نمی‌شد.

پس آن استعداد و آمادگی برای گرفتن صور مختلف خیلی مهم است. چنان سرسری هم نیست که بگویید: ما که نمی‌بینیم، آنچه را که ما می‌بینیم فقط قرطاس است، آنچه را که ما می‌بینیم رماد است، آنچه را که ما می‌بینیم شجر است، نه! اگر آن ماده استعداد و قابلیت را نداشت هزارتا صورت عرضه نداشتند بیاوند این را تبدیل به شجر کنند، تبدیل به رماد کنند، تبدیل به قرطاس کنند تا شما الآن بخواهید مطالب فلسفی و حکمی را در این اوراق مشاهده کنید. تمام اینها به خاطر آن قابلیت است که الآن در این جنبه ماده قرار دارد که توانسته خودش را [به این شکل] در بیاورد. این فصلیت برای ماده می‌شود. اصل ماده عبارت از تهیو است و آن تهیو فعلیت می‌شود.

برای ماده دوتا فعلیت لازم داریم: یک فعلیت، فعلیت ذاتی ماده است همان است که قابلیت محض است برای اتخاذ صور متعدده. این یک فعلیت.

فعلیت ثانیه عبارت از همان صورت نوعی است که الآن **شَيْئُهُ الشَّيْءُ بِصُورَتِهِ لَا بِمَادَّتِهِ** را تشکیل می دهد. به آنچه که الآن ما اشاره می کنیم، این عبارت از یک دم و دستگاه خاصی است که روی این آمده است این الآن یک فعلیت است. خود او هم فی حدّ نفسه یک فعلیت دارد که عبارت از همان فعلیت ذاتی است. البته این را قبلاً هم خدمت دوستان عرض کردم.

**الاستعداد لأحدهما... استعداد برای ماده و امتداد**

برای دیگری که همان جنبه جسمیت و اینها باشد.

فَكَمَا أَنَّ الْهَيْوَلِيَّ هِيَ الْهَيْوَلِيَّ بِالْإِسْتِعْدَادِ كَذَلِكَ الصُّورَةُ هِيَ تِلْكَ الصُّورَةُ لِأَجْلِ كَوْنِهَا مَمْتَدَّةً.

«همان طوری که هیولا واقعاً هیولا است به واسطه

استعدادی که دارد و تبدیل به صورت نمی شود و

همان استعداد در ذات او منظوی است و ذاتی اوست

همان طور صورت هم همان صورت است، به خاطر

آنکه صورت امتداد دارد.» اگر آن صورت نباشد

امتداد در ماده معنا ندارد، باید صورت بر ماده بیاید تا آن جسمیت دارای امتداد به سه بُعد بشود. تا صورت نیاید آن ماده اصلاً بدون امتداد است و شما اصلاً نمی‌توانید ببینید. صورت است که می‌آید این ماده را به جسم تبدیل می‌کند و شما وقتی نگاه کنید می‌بینید که این دارای جسم تعلیمی است و همان جسم تعلیمی عارض بر این شده و دارای سه گم شده است.

لَكِنَّ كَوْنَ الْهَيُولَى مُسْتَعْدَةً لَيْسَ يَجْعَلُهَا شَيْئاً مِنَ الْأَشْيَاءِ الْمُتَحَصِّلَةِ بَلْ إِنَّمَا لَهَا اسْتِعْدَادُ الْأَشْيَاءِ الْمُتَحَصِّلَةِ وَقَوْتُهَا.<sup>۱</sup>

«ولی اینکه هیولا استعداد برای ابعاد دارد - هنوز بُعد ندارد ولی دارای استعداد است اگر صورت جسمیت بر این عارض شود تازه الآن بُعد پیدا می‌کند نه اینکه خود هیولا استعداد برای ابعاد دارد - صرف استعداد داشتن هیولا، او را شیء نمی‌کند» بلکه باید یک فصلی بیاید و یک صورتی بیاید که آن صورت این هیولا را تبدیل به جسم بکند و آن وقت شما می‌توانید بگویید که این دارای ابعاد ثلاثه است. «بلکه برای این هیولا استعداد اشیاء متحصّله است و

---

۱. همان، ص ۳۸.

قوتش، خود فعلیت نیست» و فعلیت به واسطه صورت می آید.

فإذا نظرت إليها لم يبقَ منها عندك من التحصُّل [التحصُّل] إلا كونها جوهرًا الذي لا يوجبُ إلا نحواً ضعيفاً من التحصُّل غاية الضعف بخلاف الصورة.

مبهم بودن هیولا

«وقتی شما به هیولا نگاه کنید برای این هیولا پیش شما از تحصُّل چیزی نیست» یعنی اگر بخواهید همین هیولایی که الآن در این ماده هست و همین هیولایی که الآن در این کتاب هست را تصور بکنید در ذهنتان چه چیزی می توانید تصور کنید؟ به این راحتی که نیست به اینکه صرفاً چشم خود را ببندیم نیست! باید چشممان را ببندیم و کمی به ذهنمان فشار بیاوریم، اول صورت این کتاب در نظر ما هست بعد [می گوید] این کتاب که از خانه خاله نیامده است بلکه سرش خیلی بلاها آمده تا به این صورت کتابیت درآمده است. قبلاً این چه چیزی بوده است؟ می گوید: قبلاً چوب بوده در جنگل های اندونزی یا مثلاً برزیل، چوب های آنجا را برداشتند به کارخانه بردند و همه آنها را تمیز کردند و بعد مایع کردند بعد اینها را ورق ورق کردند موادی به او زدند آن مواد ثقیلش ته نشین شده و آن مواد رویش آمده نازک

نازک به یک رول‌ها و چیزهای کاغذی تبدیل شده است و شما اینها را دارید می‌بینید و بعد تبدیل به قطعه‌قطعه می‌کنید و سرهم می‌کنید این کتاب می‌شود. آن سیری را که این طی کرده است، به عقب برمی‌گردید بالأخره ریشه و اصل این کاغذها و قرطاس‌ها از کجا بوده است؟ مثلاً به درخت می‌رسید چوب بوده است. آیا چوب همین‌طور الان از آسمان آمد و در این جنگل کاشته شد یا از زمین درآمد، مثل چاه آرتزین<sup>۱</sup> بالا آمد؟! نه، این چوب هم قبلاً خاک بود و آب بود و امثال‌ذلک تا کم‌کم تبدیل به چوب شده است. همین‌طور جلو می‌روید، جلو می‌روید، آنچه را که در این مدت و در این اطوار برای شما حاصل می‌شود آن عبارت از یک ماده سیالی است که آن ماده سیال را در همه صور مختلف در ذهنتان مشاهده می‌کنید. آن ماده سیال است که وزن دارد، آن ماده سیال است که رنگ ندارد. آن ماده سیال است که قابلیت دارد و قابلیت او فقط قابلیت نیست بلکه فعلیت است. این قابلیت نه به معنای این

---

<sup>۱</sup>. چاهی که بین دو دامنه در دره حفر کنند و آب آن به‌صورت جهنده و بدون پمپاژ از آن خارج می‌شود. (محقق)

است که می‌تواند. می‌تواند، می‌تواندِ ذاتی است  
یعنی الآن می‌تواند. این توانستن را خدا به این ماده  
داده است که خود را به هر شکل در ظروف و قیود  
مختلف بتواند دریاورد. آن آمادگی که الآن فعلیت  
برای اوست اسم آن را هیولا می‌گذارند. آن آمادگی  
برای او فصلیتش می‌شود.

#### فصلیت هیولا عبارت از آمادگی

پس فصلیت او عبارت از همان آمادگی است.  
مثال می‌زنم که ممکن است ماده‌ای باشد و این  
آمادگی را برای تبدیل شدن نداشته باشد. اینکه ماده  
هست و می‌تواند تبدیل شود البته از این تبدیل، تعبیر  
به امکان وقوعی و خارجی می‌شود - این مثال تا  
حدودی درست نیست - آن امکان، امکان وقوعی  
است امکان وقوعی در آن فعلیت ندارد، الآن آهن در  
شرایط فعلی امکان وقوعی برای تبدیل به حیوان را  
ندارد یعنی این آهن در شرایط فعلی گرچه ماده برای  
حیوان شدن را دارد ولی الآن در شرایط فعلی  
نمی‌شود تبدیل به آهن شود. باید شرایطی بر آن  
بگذرد و زمان‌های طولانی بر او بگذرد و تغییر و  
تحولاتی پیدا شود تا آن جنبه آمادگی که امکان

وقوعی و امکان استعداد و تهیو است برای او آماده شود.

بحث ما راجع به او نیست بلکه بحث راجع به اصل ماده بودن و هیولا بودن است که در این حدید هست که حالا به واسطه طول زمان، در شرایط خاص قرار گرفتن تبدیل به حیوان شود. مگر همین چوب در دست حضرت موسی علیه السلام تبدیل به حیّه نشد؟!

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ \* قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ \* قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ \* فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ﴾<sup>۱</sup>

این چوب در شرایط فعلی یک استعداد ذاتی دارد که به آن استعداد ذاتی می‌گوییم: هیولا برای تبدیل به حیّه شدن، ولی این استعداد ذاتی در طول زمان‌ها برایش پیدا می‌شود؛ صد سال طول می‌کشد تا اینکه چوب در شرایط مختلف تبدیل به حیّه شود ولی در شرایط حاضر یعنی با یک تبدل صوری پس از صورت، یعنی صورتی برود و صورت دیگری به

---

۱. سوره طه (۲۰) آیات ۱۷ - ۲۰.

ترجمه: «ای موسی! این چیست که به دست راست توست؟ \* گفت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندان خویش برگ می‌تکانم و مرا در آن حاجت‌هایی دیگر است. \* گفت: ای موسی! آن را بیفکن! \* پس آن را افکند که ناگهان ماری شد که سریع راه می‌رفت» (محقق)

جای او بیاید این منظور است، و با تبدل **صورة** **واحد** صورت واحد برود و صورت دیگر بیاید. این استعداد را ندارد و ممتنع است که یک صورت، با توجه به شرایط عادی - نه با همت و اراده ولیّ چون همت و اراده ولیّ بحث را جدا می کند - و با شرایط طبیعی **تبدل صورة بعد صوره**، بالأخره به یک نقطه ای برسد که آن فصل اخیر او که عبارت از همان حیوانیت است بر این مترتب شود.

عصای در دست موسی این قابلیت را ندارد و این قابلیت فعلیت ندارد. بله، فعلیتی دارد که در طول صد سال برسد، فعلیت ذاتی را نسبت به او دارد اما فعلیتی که در آن ما به واسطه تبدل صورتی به صورت دیگر تبدیل به حیّه شود این استعداد را ندارد. وقتی این استعداد را نداشت به حسب شرایط عادی این عصا تبدیل به حیّه نمی شود! آنچه که باعث می شود که آن فصل اخیر برای این بار شود و حمل شود عبارت از اراده ولیّ، آن همت در نفس ولیّ این امکان را به وجود می آورد که **صورة بعد صوره الآن** که صورت خشبیت است این صورت خشبیت

منتفی شود و به جای آن، صورت حیوانیت بر این  
مترتب شود.

اشکال به مرحوم علامه طباطبائی در چگونگی اعجاز و جواب آن

لذا ما در اینجا مثل مرحوم علامه طباطبائی  
- رضوان الله تعالی علیه - قائل نیستیم که ایشان در  
مورد اعجاز می فرمایند که همت نفسِ ولیّ فقط آن  
سلسلهٔ زمان را برمی دارد، زمان را برمی دارد ولی  
خود آن شرایط را دارد! نه، یک هم چنین دلیلی بر  
این مسئله نیست که اعجاز می آید و زمان را فقط  
برمی دارد! این صد سال را تبدیل به یک ثانیه می کند  
و آن اطواری که باید بر این حمل شود آن اطوار همه  
حمل می شود و بعد به صورت حیّه بودن تبدیل  
می شود.

شما از کجا هم چنین مطلبی را می فرمایید؟! شما  
می فرمایید که این نفسِ ولیّ می آید و صرفاً زمان را  
برمی دارد. آیا از نقطه نظر سلسلهٔ طولیه شما این را  
مشاهده کردید که این عصا تبدیل به چه صورت  
نوعیه شد؟! آن هم تبدیل به چه صورت نوعیه ای!  
همین طوری در طول صد سال این صورت های  
نوعیه پشت سرهم آمدند. دیده اید وقتی که با دوربین

فیلم می گیرند وقتی می خواهند یک چیزی را کشف کنند نمایش آن فیلم را آهسته می کنند، وقتی که آهسته شد تک تک لحظاتی که گذشته است یکی یکی نشان داده می شود یا مثلاً شخصی جنایتی کرده است و از آن فیلم برداشته شده است به شخص می گوید: الآن دست شما از اینجا حرکت کرد و به آنجا رفت و این نگاه را کردی و این صحبت را کردی این حرف را زدی! این را آهسته آهسته می آیند روشن می کنند و یکی یکی از هر کدام از قضایا یک عکس جدایی می گیرند.

آیا بر این عصای موسی که طول زمان به واسطهٔ اعجاز برداشته شد، آیا مسئله این گونه بود؟ یعنی عکس های متعددی برداشته شد؟! ما اگر ارادهٔ جناب موسی را بشکافیم و تفکیک کنیم در اینجا با عکس ها و صورت های بی نهایتی مواجه می شویم که حضرت موسی علیه السلام در عالم خودش، این همه حقایق خارجی ایجاد کرده است منتها از دیدگان ما مخفی است؟! فقط از دیدگان ما یک ثانیه گذشت یا اینکه نه، این صورت خشبیت را تبدیل به حیّه کرد؟! ما

هیچ دلیلی نداریم بر اینکه حضرت موسی آمده  
این همه کار کرده است. نه، همان اراده ولی صورت  
را برمی دارد و یک صورت دیگر می گذارد! اشکالی  
هم پیش نمی آید! آن طوری هم که از بزرگان  
شنیدیم، این طوری بوده است.

تمام عالم در دست امام واقعی!

وقتی امام رضا علیه السلام می آید و صورت آن  
اسد را در آن قماش و پرده و سریر تبدیل به یک  
حیوانی می کند در اینجا چه می فرماید؟! در اینجا که  
ماده ای وجود ندارد! آن قماش و سریر به جای  
خودش محفوظ است و از آن سر سوزنی کم نشده  
است. اگر حضرت آن صورت را برداشته [و تبدیل  
به اسد کرده است] به خاطر چشم ما برداشته والا  
نیازی به برداشتن صورت ندارد. صورت که تبدیل  
به ماده نمی شود. چند گرم از این پرده کم شد؟! چند  
سیر از این پرده کم شد؟! حضرت آن چند سیر را  
تبدیل به یک حیوانی کرد که سیصد کیلو وزنش  
هست یعنی اگر الآن آن حیوان را در ترازو بگذارند  
چهارصد کیلو، سیصد کیلو وزنش است والا آن اسد  
پنجاه کیلویی که نمی تواند آن فرد را بخورد و بعد

هم پی کارش برود! چهارصد کیلو حداقل باید  
وزنش باشد که بتواند یک لقمه‌اش بکند و ترتیش  
را بدهد. اینکه می‌گویند: با دُم شیر بازی نکن این  
است! با امام علیه‌السلام نمی‌شود بازی کرد! با دُم  
شیر بازی نکن اینجاست! تمام عالم در دست امام  
واقعی است!

*تلمیذ: بین صور نوعیه ترتب علی نیست؟*

استاد: ببینید ترتب علی بر حسب خاصّ مشیّت  
شائی نسبت به ترتب صورت است. همین عصای  
موسی اگر در شرایط عادی باشد ممکن است صد  
سال طول بکشد. ممکن است همین شرایط عادی  
در تحت یک بستر دیگر پنجاه سال طول بکشد.  
همین ممکن است در تحت یک نظام دیگر، به واسطه  
تغییر و تبدّلات جوهری و شیمیایی و فیزیکی تبدیل  
به ده سال شود؛ یعنی شرایط مختلف زیست و  
شرایط مختلف حیات ممکن است که آن سلسله  
علل را به نحوی ترتیب بدهد که از نظر زمان طولانی  
شود یا کمتر شود و آن علت و سلسله علل دارد ولی  
صحبت در این است که علت فقط این نیست که از  
این صورت به آن صورت برگردد، ممکن است به

این صورت برگردد. از یک صورت تبدیل به صورتی شدن، این مترتب بر علیت برای صورت قبلی است یعنی اگر این ﴿حَيَّةٌ تَسَّعَى﴾ که الآن در ﴿فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسَّعَى﴾ حرکت می کند از نظر علی مترتب بر یک صورت قبلی بوده است این از نظر فلسفی. ولی این صورت قبلی چیست؟! آیا صورت قبلی صورت نباتی است؟! صورت حیوانی است؟! صورت منویّ است؟! یعنی باید آن سلسله تناسل و زاد و ولد را طی کند؟! آیا این است؟! یا اینکه نه، ممکن است به صورت دیگری باشد. قاعده علیت یک هم چنین چیزی را اثبات نمی کند.

تلمیذ: بالأخره علیت نفی شد!

استاد: علیت نفی نشد! علیت این است که این صورت ﴿حَيَّةٌ تَسَّعَى﴾ معلول صورت قبل است. آیا این علیت نفی شده یا نه؟ ولی آن صورت چیست؟ هزار نحو ممکن است باشد. در هر شرایطی...

تلمیذ: در این شرایط که امکان ندارد!

استاد: ما کردیم و شد!

تلمیذ: صورت نوعیه سابقه باید تناسب داشته باشد!

استاد: چه کسی تناسبش را تعیین کرده است؟

تلمیذ: بحث سنخیت بین علت و معلول این اقتضاء را دارد!

استاد: سنخیتش همان اراده ولیّ است که می آید

به این تناسخ می دهد.

تلمیذ: پس علت را برداریم!

استاد: نه، علت را بر نمی داریم بلکه قشنگ هم

سر جایش می گذاریم منتها ما می گوئیم که نظام عالم

که نظامش نظام علیت است، آن نظام علیت این است

که هر چیزی در این عالم بدون علت تحقق پیدا

نمی کند، عالم گتره نیست! منظور از علیت این است

اما اینکه آن علیت باید حتماً یک شیء خاص باشد

یک هم چنین چیزی نیست.

تلمیذ: سنخیت بین علت و معلول که باید باشد! شاید اصرار مرحوم علامه طباطبائی هم به خاطر همین است.

استاد: هست چرا نباشد!؟

تلمیذ: خشب با حیّه از زمین تا آسمان فاصله دارد!

استاد: نه، سنخیتش همین در ماده بودن، در

صورت بودن، سنخیتش در وزن داشتن [است]،

سنخیتش این است که هردو جرم دارند هردو امتداد

در ابعاد دارند.

تلمیذ: اینکه جسمیت بخواد به تجرد برگردد سنخیت می خواهد!

استاد: شما خودت جسمیت و تجرد را چطور

سنخیت می دهی؟

تلمیذ: سنخیت ندارد!

استاد: اگر سنخیت ندارد پس نظام علیت وجود

ندارد!

تلمیذ: ما نمی‌خواهیم بگوییم که نظام علیت وجود ندارد.

استاد: شما سنخیت بین ماده و مجرد را به من

نشان بدهید، من آن اراده در عوالم را به شما نشان

می‌دهم!

تلمیذ: حرکت جوهری از همین‌جا نشئت گرفته است. تبدل صور از صورتی به صورت دیگر است!

استاد: بله، این هم از این صورت به صورت دیگر

است. شما چطور آن اراده پروردگار را در تبدل یک

صورت به صورت دیگر نمی‌بینید اما در معجزه

یک دفعه مشاهده می‌کنید؟! چطور صورت

اصفراریتی که الآن بر این قرطاس حاکم است تبدیل

به صورت سوادیت می‌شود؟

تلمیذ: در اینجا یک قانون دیگر وضع می‌کنیم.

استاد: اجازه بدهید یواش یواش! این طرف و

آن طرف نروید. اینکه الآن از یک صورت به صورت

تبدیل می‌شود، چه عواملی تأثیرگذار هستند؟ غیر از

عوامل ربوبی در اینجا تأثیر گذارند و شما تأثیرش را

در اینجا مشاهده می‌کنید؟! همان علت ربوبی

می‌تواند صورت را به یک صورت دیگر برگرداند،

این چه بُعدی دارد؟! منتها ما دو صورت داریم؛ یک

وقت می‌گویند: آقا برای اینکه شما شفا پیدا بکنید

باید این قرص را بخورید! این قرص می‌آید در بدن

شما یک فعل و انفعالات شیمیایی ایجاد می کند و آن  
مرض شما تبدیل به صحت می شود. اثرش هم این  
است که رنگ تغییر پیدا می کند و حالت عوض  
می شود.

یک علت هم می گویند: آقا به جای قرص  
خوردن بیا حمد بخوان! اگر هفت تا حمد برای  
مریض بخوانی شفا پیدا می کند! نه قرص دادی، نه  
کپسول دادی، نه آمپول دادی، نه شیمیایی کردی، نه  
عکس برداری، نه سی تی اسکن! هیچ کاری هم  
نکردی! طرف را اینجا نشانده، حمد می خوانی طرف  
بلند می شود می نشیند! آیا در اینجا نفی علت شده  
است؟! فقط علت، قرص و کپسول است و در  
آنجاست که فقط علت و سنخیت ثابت می شود؟

تلمیذ: به قاعده «الواحد لا یصدر منه إلا الواحد» نقض وارد می شود! چطور این  
معلول هم از آن صادر می شود هم از این صادر می شود؟

استاد: اصلاً ربطی ندارد! ببینید آن واحد همان  
واحد است یعنی این حمدی که می خواند یک اثر  
دارد، این یک علت! آن کپسول هم وقتی که  
می خورد آن هم یک تأثیر می گذارد. آن هم یک علت!  
اینکه یکی شد!

تلمیذ: یک معلول از دو تا علت صادر شد!

استاد: این چه ربطی دارد؟! این چه حرفی است؟! کجا معلول یکی است؟! این درست عین صحبت استاد ما مرحوم حائری است که می‌آمد اشکال می‌کرد که چه کسی گفته است توارد علل مختلف بر معلول واحد، غلط است؟! نه‌خیر، اصلاً هیچ اشکالی ندارد؛ دوتا گلوله هست یکی این می‌زند به آن، یکی هم آن می‌زند به این، و شخص بلند می‌شود می‌ایستید، این توارد علل است! چون محال است که معلول واحد از علل مختلفه توارد پیدا بکند! آن صحتی که آن ایجاد کرده معلولش آن قرص است نه معلولش این حمد است. این حمدی که من الآن می‌خوانم معلولش صحت است، نه معلولش قرص است این چه ربطی به هم دارند!

تلمیذ: همین را عرض می‌کنم علت برای یک صحت است.

استاد: کجای این «الواحدُ لا یصدرُ منه إلا

الواحد» به هم خورد؟!!

تلمیذ: به‌خاطر اینکه این واحد هم صادر از حمد شد و هم صادر از قرص شد.

استاد: یکی است نه دوتا عزیز من! الآن این

صحتی که پیدا شده یا از کپسول است، تمام شد. یا

از حمد است، تمام شد. یا از نظر آن از هزارتا هم

باشد باز لا یصدر صدق می‌کند. این یک صحت

است.

تلمیذ: عصای حضرت موسی می‌تواند از طریق عادی مثلاً گیاه بوده بعد چوب شده بعد مار شده و آمده یک مار دیگر را خورده است و هم از طریق حضرت موسی مار شود.

استاد: دو صورت مختلف است. آن‌هم «الواحدُ

لا یصدرُ منه إلا الواحد» صدق می‌کند. آن یک

مسیر دارد این هم یک مسیر دارد. نه این است که

هردوی اینها دو تأثیر خارجی دارند که آن دو تأثیر

خارجی در اینجا باهم یکی شدند. این در اینجا یک

اثر گذاشته است حضرت موسی علیه‌السلام در اینجا

اراده نکرده است حالا آن می‌گوید: من آنجا

می‌ایستیم و علت خودم را در آنجا اعمال نمی‌کنم.

علت دیگر در اینجا جایگزین شده است که آن علت

اراده ولیّ است بدون طی کردن این سلسله! این

صدسال یک مرتبه یک ثانیه می‌شود باز «لا یصدر

عن الواحد» هست. این یک اراده است یک عمل

انجام می‌دهد، باز یک اراده دیگر می‌کند فردا یک

اراده دیگر، دوباره مجلس فرعون درست می‌شود باز

یک اراده دیگر، هر اراده‌ای یک علت خاص به

خودش را دارد. آن‌هم همین‌طور است منتها آن

اراده‌ای که در آنجا می‌آید و این سلسله را طی

می‌کند، آن اراده می‌برد در زمان طولانی ولی آن اراده

این زمان طولانی را برمی دارد و سلسله صورت‌های مختلفه را برمی دارد یک صورت می‌دهد. دو علت هست بلکه در آنجا علل مختلفی هستند دو علت در اینجا بودند هر علتی دارد کار خودش را می‌کند این علت در آن بستر به این نتیجه می‌رسد آن علت هم به نتیجه خودش می‌رسد و ارتباطی به همدیگر ندارد.

همین اراده‌ای که می‌کند نزول سلسله اراده و مشیت را از همان جای خودش برمی‌گرداند. لوکوموتیو را از این ریلی که می‌خواهد برود و بعد از دو ساعت به آن مقصد برسد برمی‌گرداند پنج دقیقه‌ای به مقصد می‌رساند. اگر بخواهد از آن ریل برود دو ساعته می‌رسد اگر بخواهد از این ریل برود پنج دقیقه می‌رسد. اراده حضرت موسی علیه السلام از آن اول، ریل را عوض می‌کند نه اینکه سرعت آن مسافت را زیاد کند. یک وقت لوکوموتیوی که با سرعت ۵۰ کیلومتر می‌رود، حضرت موسی می‌آید سرعت ۳۰۰ کیلومتر به آن می‌دهد.

*تلمیذ: در حقیقت یک اراده است که علت تامه هست و بقیه معدّات هستند.*

استاد: احسنت! همه‌اش همین است.

*تلمیذ: پس ارتباط صور نوعیه از باب معدّات است نه از باب علت تامه!*

استاد: حالا هرچه شما بخواهید بگیرید! یکی از علل، علت مُعدّه است، یعنی خود علت باید بر او ترتب داشته باشد. اینکه علت ترتب داشته باشد معنایش این نیست که صورت دیگر سبب باشد، گفتیم که صورت دیگر در جای خودش هست. هیچ صورتی علت برای صورت دیگر نیست بلکه معدّه است یعنی صورت دیگر در جای خودش هست و صورت دیگر می‌آید جای او می‌نشیند نه اینکه این صورت باعث صورت دیگر بشود. نه، آن غلط است. آن ماده است که با تهیّو خودش قابلیت دارد حتی [معجزه] حضرت موسی هم علت مادی دارد. در یک جا می‌بینید که اصلاً علت مادی هم ندارد. همین عملی که امام رضا یا موسی بن جعفر علیهما السّلام انجام می‌دهند راجع به هردوی این ائمه وارد شده است.<sup>۱</sup> همین که حضرت اراده برای احیاء اسد می‌کند - صحبت ما در اینجا بود در همان بحث قبل هم ثابت شد - در اینجا آن اراده‌ای که

---

<sup>۱</sup>. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، باب چهارم، ص ۳۴۵. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸.

می‌کند این است که خاکی را از یک جا برمی‌دارد  
تبدیل به اسد می‌کند؟! از باغچه، از بیابان، از یک  
شیری که قبلاً مرده بود خاک برمی‌دارد یا نه؟! امام  
علیه‌السّلام وقتی که یک اسد را ایجاد می‌کند... نه  
صِرف احیاء! ایجاد با احیاء دوتا است. آن احیا کار  
حضرت عیسی است...

تلمیذ: ناچه حضرت صالح هم همین طور است؟  
استاد: بله، ناچه حضرت صالح هم همین طور  
است. این ایجادی که نفس ولیّ می‌کند از چه ماده‌ای  
بهره می‌گیرد؟ هیچ، ماده نمی‌خواهد! اگر ما به آن  
دقت بکنیم آن قضیه اتصال بین ماده و صورت و  
حلقه مفقوده‌ای را که همه در این قضیه گیر کرده‌اند  
و نتوانسته‌اند ارتباط بین حادث و قدیم را درست  
اثبات کنند می‌تواند ما را به این مسئله نزدیک کند که  
وقتی یک ولیّ می‌آید و یک امر مادی خارجی ایجاد  
می‌کند، یک شیر سیصد کیلویی ایجاد می‌کند این  
ولیّ چه کرده است؟ یعنی آمده یک توبره خاک را  
برداشته و آورده گذاشته اینجا و تبدیل به شیر کرده  
است!؟

درباره حضرت عیسی داریم: ﴿وَإِذِ تَخَلَّقُ مِنَ



هست منتها تعلقش از این بدن قطع شده است، آن انقطاع را تبدیل به وصل می‌کند و دوباره او زنده می‌شود. این یکی است.

قسمت دوم که مشکل تر است این است که روح وجود ندارد و نفس وجود ندارد این خلق ابتدائی می‌آید و آن خاک را برمی‌دارد تراب را برمی‌دارد با آب تبدیل به طین می‌کند آمیخته می‌کند حیوانی درمی‌آورد و در او می‌دمد یعنی اراده می‌کند نفس در او ایجاد می‌شود یعنی آن نفس حیوانی در او ایجاد می‌شود و وقتی ایجاد شد مثل بقیه حیوانات شروع به حرکت کردن می‌کند! این مشکل تر است.

قسم سوم که نه نفس وجود دارد، نه روح، نه ماده، نه تراب، نه ماء، نه تبدیل به طین و امثال ذلک، اینها وجود ندارند در اینجا چه می‌کند؟! یعنی هیچ ماده‌ای در اینجا وجود ندارد. خیلی این مسئله ما را به آن مسئله ربط بین حادث و قدیم و سنخیت بین ماده و مجرد نزدیک می‌کند که اراده ولی و آن همتی که در نفس ولی انعقاد پیدا می‌کند و به واسطه آن همت یک شیء خارجی ایجاد می‌کند آن همت چه علیتی و چه تأثیری و چه تصرفی را در عالم خارج

به وجود می آورد؟! آن قضیه خیلی مسئله را حل می کند که آن اراده ولی باعث می شود که آن وجود مجرد منبسط که اصل و اساس همه اشیا است همان طوری که در سلسله نزولش در مراتب علوی باید عوالمی را طی کند تا اینکه آن تشکل در عالم مثال تبدیل به یک اسد شود، و از مثال به ماده و در عالم خارج به یک اسد خارجی [تبدیل شود] چون آنچه که در عالم مثال هست وزن ندارد. اگر شما یک باسکول و ترازو در عالم مثال ببرید و شیر در عالم مثال را وزن کنید یک گرم هم وزن ندارد. چون در آنجا وزن نیست و صورت محضه است. آن علیّت وقتی در خارج می آید تبدیل به وزن می شود. این سلسله را باید طی بکند، این را قبول داریم اما نه سلسله عرضیه را، بلکه سلسله طولیه را قبول داریم. در سلسله عرضیه مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - می فرماید، ولی می آید سلسله عرضیه را کوتاه می کند و یک شجری که باید ۵۰ سال طول بکشد تا تبدیل به حیّه شود ۵۰ سال را به یک ثانیه تقلیل می دهد.

اشکال ما در سلسله عرضیه است نه در سلسله طولیه! در سلسله طولیه تمام این عوالم باید انجام شود یعنی وقتی که امام علیه السلام آن شیر را خلق می کند بین این شیری که الآن خلق و ایجاد شده است و آن شیر و اسدی که در حقیقة الحيوانات و باغ وحش هست هیچ فرقی نمی کند! یعنی همان طوری که آن اسدی که الآن در حقیقة الحيوانات هست و دارد نعره می کشد و حرکت می کند و حریف می طلبد همان هم الآن همین است و هیچ تفاوتی نمی کند. فقط تفاوتش در این است که آن اسدی که در حقیقة الحيوانات است یک سلسله عرضیه ای را طی کرده که بعد از گذشت ده ها سال یک ماده ای تبدیل به این شده است. همین اسدی که رفته کنار بقیه اُسود قرار گرفته این سلسله عرضیه را طی نکرده است اما در سلسله طولیه هم آن اسد و هم این اسد، هر دو طی کرده اند. یعنی آن نزول نور وجود از عالم انبساط و صرف الحقیقه و بسیط الحقیقه خودش که آمده به مقام اراده و مشیت و علم عنائی حق و آن علم عنائی در نزولش به این عوالم، عوالم متعددی را پیدا کرده است؛ این صورت،

صورت ملکوتی و لاهوتی دارد و بعد تبدیل به صورت جبروتی می‌شود و بعد تبدیل به صورت ملکوتی می‌شود. ملکوت هم ملکوت عُلّیا می‌شود ملکوت سُفلی می‌شود بعد دوباره تبدیل به صورت برزخی می‌شود چون ملکوت سُفلی با صورت برزخی فرق می‌کند - بعضی‌ها یکی شمرده‌اند - از صورت برزخی می‌آید تبدیل به همین صورت خارجی تعینی می‌شود؛ صورت خارجی قابل اشاره می‌شود.

این اسدی که از آنجا تا اینجا آمده است امام رضا علیه‌السلام می‌آید همین عمل را در یک ثانیه انجام می‌دهد ولی آن اسد سال‌های سال طول کشیده تا اینکه این مراتب را طی کرده است. البته در آن مراتبش چون زمان نیست، زمان اصلاً معنا ندارد بلکه هرچه هست در صورت عرضیه است. تا مثالش، با آن کاری که امام رضا انجام داده یکی است یعنی با آن مثالش یکسان است چون در عوالم ربوبی که اصلاً زمان معنا ندارد. پس مسئله تا مثالش مشکلی نیست و تا مثالش هر دو یکی است یعنی همان اراده

تمام این [سلسله] خلق اشیاء، اراده‌هایش در نفس امام علیه‌السلام هست. مگر اینها واسطه نیستند؟! ما واسطه‌ها را فقط در همان اعجاز باید ببینیم؟! نه، در شیء‌های دیگر هم همین‌طور است! آن اسدی که الآن در حدیقة الحیوان هست آن هم به اراده امام رضا در حدیقة الحیوانات هست منتها آن از نظر عرضی یک سلسله‌ای را طی کرده است ما آن اصل کاری را نمی‌بینیم که از آن نور منبسط وجود این حقیقت تنازل کرده است! او را تماشا نمی‌کنیم که تا خود صورت مثالیه آمده است.

من یک چیز دیگر به شما بگویم؛ این عملی را که امام رضا انجام داد و این اسد روی پرده را تبدیل به اسد خارجی کرد، آیا این عمل در عالم ازل وجود نداشت؟! یعنی آیا خود امام رضا دیروز اطلاع نداشت بر اینکه فردا می‌خواهد چنین کاری بکند؟! امام رضا علیه‌السلام که می‌داند! آیا امام رضا که اطلاع دارد بر اینکه یک هم‌چنین کاری انجام خواهد شد چگونه بر امری که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده اطلاع دارد، فکر این را کرده‌اید؟! مگر می‌شود

امام علیه‌السلام بر یک امر معدوم اطلاع داشته باشد؟! شما خودتان می‌گویید: معدوم، معدوم یعنی عدم، عدم که **لا یخبر عنه** است، عدم که چیزی بر آن حمل نمی‌شود، چیزی که وجود ندارد، امام هم نمی‌تواند به او اطلاع پیدا کند چون وجود ندارد. آنچه که امام به آن اطلاع پیدا کرده قطعاً باید وجود داشته باشد منتها وجود خارجی هنوز پیدا نکرده است ولی وجود برزخی و وجود ملکوتی پیدا کرده است. آن ارادهٔ امام علیه‌السلام که تازه فردا می‌خواهد به این تعلق بگیرد در عالم ازل و در علم عنائی این اراده بوده است، مثل همهٔ اشیاء دیگر!

در اینجا دیگر خودتان همهٔ مسائل را بدانید که چه خبر است؛ هرچه را که انجام می‌شود اینها از نظر وجود مادیِ ما برای ما مخفی است زیرا ما برای ادراک مسائل نیاز به گذشت زمان داریم ولی برای آن افرادی که نیازی به گذشت زمان ندارند همهٔ اشیاء الآن هست!

پس امام رضا علیه‌السلام قبل از اینکه این عمل را انجام بدهد افرادی که با آن حضرت بودند و چشم

بصیرت داشتند از خیلی وقت‌های قبل می‌دانستند که یک هم‌چنین قضیه‌ای انجام خواهد شد و بلکه انجام شده است! منتها از نقطه نظر خارجی باید یک ماه بگذرد و روز یکشنبه بیاید و در حضور مأمون و آن شخص کذایی [باشد و] این مسئله انجام بگیرد.

این قضیه اراده خلقت اشیاء در سلسله علیت در هرکدام از این عوالم وجود دارد؛ در مورد اُسود حدیقه الحیوانات هست همین مسئله در مورد اُسودی که به واسطه اراده و همت ولیّ ایجاد می‌شود هم وجود دارد پس هر دو علت هست متنها در آنجا به سلسله عرضیه که می‌رسد طول می‌کشد و باید یک مسائلی را طی بکند. یک جیلی باید بگذرد تا اینکه این تبدیل به اسد شود. ولی وقتی که همین می‌خواهد از نظر اراده ولیّ انجام بگیرد به اینجا که می‌رسد دیگر نیاز به سلسله عرضیه ندارد. همان صورت برزخی را که صورت مثالی است به طرفه العینی به آن جنبه مادی می‌دهد.

تبدل صورت برزخی به جنبه مادی، نقطه اتصال حلقه مفقوده بین سنخیت ماده و

مجرد

این تبدیل صورت برزخی به جنبه مادی، نقطه

اتصال حلقه مفقوده بین سنخیت ماده و مجرد است. اگر به این مسئله برسید دیگر ربط بین حادث و قدیم و امثال ذلک، همه مثل آب خوردن حل می شود که چطور بین حادث و قدیم ارتباط هست؛ چطور بین ماده و مجرد ارتباط هست؛ سنخیت بین ماده و مجرد از کجا آمده است. مجرد که در ظرف نمی گنجد، مجرد در زمان نمی گنجد، مجرد که در مکان نمی گنجد در حالی که می بینیم معلولش، هم در زمان می گنجد و هم در مکان می گنجد و هم مشمول ابعاد ثلاث و امثال ذلک است. این سنخیتش از کجاست؟ آن تبدل مجرد به ماده است که در آن تبدل، ما گیر کرده ایم و نمی دانیم، چون چشمان چشم مادی است و چون ماده را با مجرد دو جور می بینیم لذا می آییم برای هر کدام حکم خاصی ایجاد می کنیم و آن حکم خاص با آن دیگری نمی خواند. آن ماده یک قسم هست دست می کشیم وزن دارد مجرد که وزن ندارد ولی دیگر نمی دانیم که سنخیت در این صورت سنخیت تامه بین مجرد و ماده است چون این معلول است برای او و او علت برای این است و علت در

اینجا آمده اثر خودش را ایجاد کرده است همان طوری که برای سایر عوالم هم همین طور هست.

اگر چشم برزخی شما و ما باز شود و ما به مسائلِ مثال پی ببریم آنجا باز نمی توانیم بین مثال و ملکوت سنخیت برقرار کنیم. فقط اشکال در اینجا نیست! همین اشکالی که در سنخیت بین ماده و مجرد در اینجا برقرار است آن اشکال در بالا هم هست. چطور یک شیئی که صورت است شما آن را تبدیل به معنا می کنید؟! مگر خواب ندیده اید؟! ما مگر خواب ندیده ایم؟! در خواب می بینیم داریم شیر می خوریم، آب می خوریم، در خواب داریم شنا می کنیم. این خوابِ آب و دریا و شیر چیست؟ می گویند: شیر، علم است. وقتی که علمی بخواهد برسد معرفتی بخواهد برسد در خواب به صورت شیر می بیند! معرفت با شیر چه ربطی دارد؟! معرفت با صورت شیر چه ارتباط دارد؟! آب که نور است با آب که مایع است و از اکسیژن و هیدروژن ترکیب شده چه ارتباطی دارد؟! نور چه ربطی با این لیوانی که الان دستم می گیرم دارد؟! نور به این چه مربوط است!؟

مثلاً الآن یک هم‌چنین صورتی در اینجاست، مگر نور هم به یک هم‌چنین شکلی درمی‌آید؟! مگر علم هم به شکل سفید بودن و شیر و اینها درمی‌آید؟! این چیست؟! چه ارتباطی بین این دو هست؟! چرا نور به شکل گازوئیل در نمی‌آید؟! چرا باید به شکل شیر دربیاید؟! آنجا باز اشکال در این قضیه پیدا می‌شود. اگر بالاتر رفتید و صورت نوریۀ علمیه را مشاهده کردید باز در آنجا با بالاتر خودش اشکال پیدا می‌شود که این صورت علمیه چطور به یک علم کلی و به یک عقل کلی باز می‌گردد که آن عقل کلی در مقام تفصیل، آن علوم و معارفی است که شما دارید مشاهده می‌کنید!

خلاصه در هر عالم وارد شوید تا قبل از اینکه ارتباط با عالم بالاتر پیدا نکرده اشکال برقرار است و فقط مربوط به دنیا نیست منتها چون آن عوالم، عوالم ربوبی است ما صرف نظر می‌کنیم و الاً اشکال آنجا خیلی بالاتر است و خیلی در آنجا قضیه پیچیده‌تر است و [اختلاف] سنخیت بیشتر است! چطور در آن وجود بسیط، همه این انواع جا دارد؟!!

همه این ماهیات جا دارد در حالی که شما می‌گویید که بسیط است و حد ندارد و قید ندارد و مشخصات ندارد! حالا این را خارج از بحث گفتیم.

### علت ازدواج نکردن حضرت عیسی

تلمیذ: آیا در مورد حضرت عیسی درست است که بگوییم چون ایشان با بقیه فرق می‌کردند و روحانیت خاصی داشتند ازدواج نکردند؟!

استاد: ما در روایات داریم وقتی که در زمان ظهور حضرت نزول پیدا می‌کنند ازدواج می‌کنند. یعنی فرق می‌کند؟! نه فرق نمی‌کند.

تلمیذ: می‌توانیم بگوییم اصلاً نتوانستند ازدواج بکنند؟ یا ذاتی ایشان بوده است؟

استاد: نتوانستند که نه! یک جنبه‌ای بوده است.

ذاتی ایشان نبوده است. آن غلبه لطافت روح در نفس به نحوی بوده که مانع از تعلق نفس به این جنبه مسئله می‌شد، نه اینکه وجود ایشان وجود انسان نبوده است! غذا می‌خوردند حرکت می‌کردند راه می‌رفتند فقط آن جنبه حیوانی در ایشان ضعیف بوده است.

تلمیذ: به اینکه پدر نداشتند ارتباطی ندارد؟

استاد: نه، خود حضرت آدم پدر نداشت بین چه

کرد! آنکه نه پدر داشت نه مادر! پدر و مادر همه را تا قیامت درست کرد!

تلمیذ: بعد از نزول و ازدواج، حضرت عیسی به زندگی ادامه می‌دهد؟

استاد: بله، داریم ازدواج می‌کند. لابد یکی از

کارهایی که امام زمان علیه السلام می‌کند همین است

که می‌آید برای حضرت عیسی زن می‌گیرد!

استاد: نسبت به آن مار؟

تلمیذ: بله!

استاد: ایشان هم همین را می فرمایند. ایشان هم اگر بخواهند بگویند که در اشیاء خارج [است]، اشکال پیدا می شود. اگر بالأخره بخواهد در اشیاء خارج باشد آنها هم باید تغییر پیدا بکنند در حالی که همه چیز سر جایش هست. بله، از نظر اعجاز، مثلاً حضرت فقط در خود عصا و خشب یک تغییر و تحولاتی ایجاد کرده است بدون اینکه نسبت به اشیاء خارجی بخواهد سرایت کند یعنی خود آن را از خشب بودن و چوب بودن برگرداند و تبدیل به خاک کرد و در خود همان خاک یک تغییراتی ایجاد کرد و بعد تبدیل به مثلاً سبزه کرد و باز به خود همان سبزه یک جنبه نفسانی داد و دوباره آن را تبدیل به حیوان کرده است بعد همین طور آن حیوانی را به وجود آورده تا صورت مار بودن را به خود گرفت، بدون اینکه از محیط یک متری آنجا چیزی دست خورده باشد و تکان خورده باشد و حرکت کرده باشد.

تلمیذ: پس خرق عادت نیست!

استاد: بله، باید هم باشد دیگر! یعنی منظور

علامه طباطبائی - رضوان الله تعالى عليه - این است  
که این معجزه‌ای که انبیاء کرده‌اند خرق عادت  
نیست! اما در مورد کار امام رضا چه می‌فرماید؟!  
آنجا که ماده‌ای نبوده که حضرت بخواهد بردارد و به  
شیر تبدیل بکند.

تلمیذ: پس این بحث برمی‌گردد به مبنای فلسفی ایشان که انقطاع عالم ماده از عالم  
تجرد و سیر عالم ماده به تجرد، به تبع جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء می‌باشد ولی اگر  
ما قائل به ترکیب که تعلق عالم ملکوت به ماده هست ...

استاد: در آن بحث اگر بیایم خیلی اشکالات  
وارد می‌شود. اگر از مسئله **جسمانیة الحدوث و**  
**روحانیة البقاء** بودن بخواهیم نسبت به آن نگاه  
بکنیم پس ما باید وجود روح و امثال ذلک و نفس را،  
قبل از این خلقت انکار کنیم درحالی که همه اینها  
بوده‌اند.

تلمیذ: ایشان بحثی که راجع به اعجاز فرمودند همین مفهوم را می‌رساند ایشان یک  
ضرورتی قائل هستند که حتماً باید یک سیر عرضی برای استکمال ماده، تحقق پیدا کند!

استاد: بله، ما می‌گوییم که نیازی به این قضیه  
نیست.

تلمیذ: ایشان چرا به این قائل است؟ چون قائل به این است که حتی انسان هم که  
می‌خواهد به مقام ولایت برسد باید این مسیر را طی کند یعنی لازم‌هاش این می‌شود که  
عالم ماده جدای از عالم ملکوت باشد.

استاد: نمی‌توانیم این را بگوییم. خیلی اشکال  
پیدا می‌شود!

تلمیذ: اشکال که وارد می‌شود، می‌خواهم بگویم که مبنای ایشان در اینجا این است.

استاد: نه، این قضیه فقط به صرف از انصرام  
مسئله علیت برمی‌گردد فقط همین! به آن قضیه

کاری نداریم. ایشان می‌خواهند مسئله‌علیت را در  
مقابله با مستشکلین تصحیح کنند. دیگر نیازی به  
اینها نیست. حالا هرچه می‌خواهد باشد. حالا بحث  
روح باشد یا بحث جسم باشد. شما مثلاً آهن را  
تبدیل به درخت کنید یا مثلاً مس و حدید را تبدیل  
به ذهب کنید. در آنجا باز هم چنین مسئله‌ای پیش  
می‌آید. در مولکول‌ها باید تغییر و تحولاتی پیدا شود  
مثلاً چیزی که مس هست و مولکولش با مولکول  
طلا فرق می‌کند، چطور این تبدیل به آن می‌شود؟!  
زیاد می‌شود و کم می‌شود. همان وزن هست  
درعین حال که تغییر و تبدل مولکول هست و از جای  
دیگر که مولکول نیاورده‌اند به آن بچسبانند! این  
همان است! این را چه توجیهی می‌شود کرد؟!  
بحث، بحث روح نیست. اصلاً به‌طور کلی بحث از  
تبدل یک صورت به صورت دیگری است.

بله، همان مس ممکن است تبدیل به طلا بشود  
ولی باید در ظاهر یک سلسله‌عرضیه را طی بکند و  
حالا این سلسله‌عرضیه چقدر طول می‌کشد، این به  
شرایط و مقتضیات محیط بستگی دارد! ولی شما

نگاه می‌کنید نفسِ شخصِ متصرف می‌آید در یک لحظه این فاصله را برمی‌دارد. در یک لحظه صورت نحاسیت<sup>۱</sup> تبدیل به صورت ذهبت می‌شود، بدون اینکه آن فاصله را بردارد، در اینجا چه کاری انجام می‌دهد؟! در حالی که از جای دیگر نیامده مولکول به این اضافه کند مثلاً مولکول این سه تا بوده پنج تا شود و دو تا اضافه شود.

تلمیذ: پس دیگر حفظ قانون علل قریبه لازم نیست؟

استاد: نه خیر لازم نیست.

تلمیذ: مثل فرمایش علامه در الله‌شناسی است که ای کاش ما را هم مثل شیخ طوسی خلق می‌کردند آیا این مربوط به سلسله علل هست؟<sup>۲</sup>

استاد: ببیند در آنجا آن هست. سلسله علیت آمده آن را به آنجا رسانده با حفظ سلسله علیت است. دیگر نمی‌شود انکارش کرد یعنی شیخ طوسی که الآن شیخ طوسی شده با آن قیافه باید یک سلسله علیتی را طی کرده باشد.

تلمیذ: ما الآن آرزو می‌کنیم که امیرالمؤمنین باشیم، چرا ما نباشیم؟!

استاد: اگر همه ما امیرالمؤمنین بودیم و همه یک شکل بودیم دنیا چه می‌شد؟! حالا إن شاء الله زیر سایه آنها می‌رویم! غم و غصه چه را دارید؟! حالا

---

۱. لغت‌نامه دهخدا: «نحاسی: مسین، از جنس مس.»

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الله‌شناسی، ج ۳، ص ۱۶۲.

امیرالمؤمنین نشدیم نشدیم! بالأخره یک  
امیرالمؤمنین که داریم و اگر نداشتیم چه خاکی بر سر  
می کردیم! حالا آنها را داریم و آنها هم بزرگ و کریم  
هستند و خلاصه به آن چیزهای ما نگاه نمی کنند! نیاز  
نیست همه امیرالمؤمنین بشوند! خود ائمه هم چنین  
تقاضایی نکردند؛ امام حسن علیه السلام نگفت:  
خدایا چرا مرا شبیه بابایم نکردی یا امام سجاد  
علیه السلام بگوید!

*تلمیذ: اگر از آنها به ما بدهند ما دیگر آرزویی نداشتیم!*

استاد: یک ذره از آن را به ما هم بدهند دیگر آن  
آرزو را نداریم آنچه را که دادند این را به همه  
می دهند همین که داریم کسی که این کار را انجام  
بدهد ...، کسی که می آید در کنار ما و بر سر سفره  
ما می نشیند این همان اشتراک در نعمت است؛  
اشتراک در همان نصیبی است که خدا آن نصیب را  
برای همه قرار داده است. کسی که بیاید و مطیع باشد  
و در زیر سایه ولایت حرکت بکند در روز قیامت  
هیچ تقاضا و توقعی از خدا ندارد! هیچی ندارد! اصلاً  
نمی گوید که خدایا چرا مرا علی نکردی؟! چرا به من  
ولایت ندادی؟! بله، ﴿يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾ برای آنهایی

است که در اینجا کوتاهی کرده‌اند! ولی برای کسی که بیاید و خودش را در تحت ولایت قرار بدهد و همان راه را طی بکند هرچه که به آنها داده می‌شود به این هم می‌رسد! چه امتیاز [و فرقی] هست؟!!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - برای همین می‌فرمودند: امام این نیست که دو مرتبهٔ مخالف با مأموم داشته باشد. اگر مرتبهٔ امام با مرتبهٔ مأموم مخالفت داشته باشد، او امام نیست! امام آن است که در همان مرتبه‌ای که هست مأموم را به همان مرتبه بتواند برساند! در هر جایی که هست بتواند دست او را هم بگیرد و در همان جا قرار بدهد! آن وقت در آن صورت انسان چه توقعی دارد؟!!

اللهم صل علی محمد و آل محمد